



ارائه شده توسط:

سایت ترجمه فا

مرجع جدیدترین مقالات ترجمه شده

از نشریات معتبر

پست مدرنیسم، بوم شناختی عمیق و ایده وحشی بودن: برخی از مشکلات با در مورد

فرمول های Drenthen

چکیده. Martin Drenthen, برای تفسیر خود از سهم بالقوه Nietzsche در اخلاق زیست محیطی، قضاوت قوی صورت داده است، اما او عدالت را در مورد بوم شناسی عمیق رعایت نمی کند. مشکلی که او شناسایی می کند اساساً مشکل بیان یک مبنای معنی دار برای عمل است در حالیکه از احتمال همه معانی آگاهی دارد. این تنش را می توان از طریق بوم شناسی عمیق مشاهده کرد، که حداقل همانطور که توسط نظریه پرداز اصلی آن، Arne Naess, توصیف شده است، کسی که واقع‌گرای اخلاقی نیست. با رشد ایده "وحشی بودن" یا طبیعت توسط Drenthen, تفاوت های کلیدی ظاهر می شوند که تنها می توانند به طور جزئی از اقدام مراقبتی نسبت به طبیعت حمایت نمایند. Drenthen در زمینه واقعیت تجربه شده – که محوریت اکوسوفی Naess است, دمدمی مزاج, حتی خصمانه عمل می کند. این باعث می شود که او در آن چیزی قرار گیرد که در نهایت یک طبیعت نسبتاً سنتی در برابر تمایز فرهنگی است و بنابراین فاصله موجود بین انسان ها و طبیعت را حفظ می کند.

کلید واژه ها. Drenthen, اکولوژی عمیق, پست مدرنیسم, اخلاق زیست محیطی

یک سری از مقاله ها در مورد اخلاق زیست محیطی, نقشی را که Nietzsche در فلسفه محیط زیست ایفا می کند, مورد کاوش قرار داده اند. Hallman (1991) با توصیف Nietzsche, به عنوان نوعی اکولوژیست عمیق, کار خود را آغاز کرد. به دلیل نادیده گرفتن "اومانیسیم بالای" Nietzsche, این کار به شدت توسط Acampora (1994) به شدت مورد انتقاد شدید قرار گرفت. نتیجه گیری Acampora این بود که در حالی که انتقادهای Nietzsche از جامعه می تواند مفید باشد, هیچ چیز مثبتی از او عاید محیط زیست شناسان نمی شود. Drenthen (1999) با این ارزیابی مخالفت کرد و قضاوت خود را برای سهم بالقوه اخلاق پاراداکسی Nietzsche در فلسفه محیط زیست ارائه داد؛ هرچند او با Acampora موافق بود که Nietzsche برای حمایت از زیست شناسی عمیق قابل کاربرد نیست.

به نظر میرسد که Drenthen یک قضاوت جدی برای تفسیر او از Nietzsche صورت داده است، 1 اما او عدالت را در مورد بوم شناسی عمیق رعایت نمی کند. مشکلی که او شناسایی می کند اساساً مشکل بیان یک مبنای معنی دار برای عمل است در حالیکه از احتمال همه معانی آگاهی دارد. این تنش را می توان از طریق بوم شناسی عمیق مشاهده کرد، که حداقل همانطور که توسط نظریه پرداز اصلی آن، Arne Naess توصیف شده است، کسی که واقع‌گرای اخلاقی نیست. با رشد ایده "وحشی بودن" یا طبیعت توسط Drenthen، تفاوت های کلیدی ظاهر می شوند که تنها می توانند به طور جزئی از اقدام مراقبتی نسبت به طبیعت حمایت نمایند. Drenthen در زمینه واقعیت تجربه شده - که محوریت اکوسوفی Naess است، دمدمی مزاج، حتی خصمانه عمل می کند. این باعث می شود که او در آن چیزی قرار گیرد که در نهایت یک طبیعت نسبتاً سنتی در برابر تمایز فرهنگی است و بنابراین فاصله موجود بین انسان ها و طبیعت را حفظ می کند.

Drenthen، "وحشی بودن" را به گونه ای توصیف می کند که او آن را یک "مفهوم مرز انتقادی" (2005) را در قلمرو اخلاق عمومی می نامد. با استفاده از Nietzsche، او استدلال می کند که بحث ها در مورد اخلاق زیست محیطی منعکس کننده یک بحران در حوزه تئوری اخلاقی می شود. مشکل، نیاز به یک مفهوم از طبیعت (در وسیع ترین معنای "واقعیت") برای زمینه سازی اخلاق است، و در عین حال آگاهی از عدم امکان دستیابی به یک نسخه قطعی از طبیعت است. Nietzsche، چارچوب نظریات اخلاقی روز خود را مطرح می کند، در حالی که نظر خود از واقعیت را به شکل "اراده خود برای قدرت" ارائه می دهد. Drenthen این را به عنوان پارادوکسی تفسیر می کند که Nietzsche با آگاهی، آن را به عنوان یک کشف اجتناب ناپذیر از طریق تفکر خود بیان کرد. ما هیچ انتخابی نداریم جز پایه گذاری اخلاقیاتمان براساس نظریات خود از طبیعت و اکنون می دانیم که اینها به طور کامل مشروط هستند.

در حوزه اخلاق زیست محیطی، این مورد توسط مخالفت بین "ساختارگرایی نسبیتی و واقع گرایی ارزش اخلاقی" (Drenthen 1999، 175) نشان داده می شود. نمونه اولی، اخلاق زیست محیطی پست مدرن و نویسندگانی مانند Max Oelschlaeger (1995، 1991) و William Cronon (1996) است. برای همه، تمام مفاهیم از

طبیعت همیشه ساختارهای اجتماعی مشروط هستند و چون یک مفهوم از طبیعت، یک ادعای هستی‌شناسی را در مورد واقعیت می‌سازد، لزوماً دیگر تفاسیر را سرکوب می‌کند. دومین رویکرد "سنتی" فرض می‌کند که "در طبیعت به روشی غیراهلی کننده" باید ممکن شود (Drenthen, 1999, 166) و شامل همه موقعیت‌های انسان‌شناختی ضعیف، غیر انسانی و محیطی می‌شود. تفاوت‌های بسیار بین این موقعیت‌ها، همه در این فرض مشترک هستند که طبیعت می‌تواند با ما در مورد شرایط خود صحبت کند. تفاوت اساسی در این دو دیدگاه می‌تواند متمرکز بودن بحث را غیرممکن سازد.

بوم‌شناسی عمیق

بوم‌شناسی عمیق در رده دوم قرار می‌گیرد که پیش‌فرض‌های هستی‌شناسی آن را می‌توان با نظر "متافیزیکی Nietzsche در مورد طبیعت" مقایسه نمود (Drenthen, 1999, 169). شباهت وسیع‌تر Nietzsche با بوم‌شناسی عمیق - طبقه گفته Hallman - تنها در این مورد نهفته است که اگر ما چشم‌انداز افراطی Nietzsche را نادیده بگیریم و "اراده برای قدرت" او را به عنوان هستی‌شناسی ساده در نظر بگیریم؛ بدون احساس Nietzsche، این نیز به خودی خود یکی دیگر از نمایش‌های اراده برای قدرت و در نتیجه یک دیدگاه دیگر در مورد واقعیت است. فرضیه Drenthen در اینجا این است که اکولوژی عمیق تلاش می‌کند تا یک نظر متافیزیکی از طبیعت را بدون هر گونه حس احتمالی ادعا کند.

استدلال این مقاله این نیست که Nietzsche، یک پیشگام در بوم‌شناسی عمیق Hallman و یا ادعاهای "اراده برای قدرت" Nietzsche به عنوان یک "الگوی طبیعت اساساً زیست‌محیطی" می‌باشد (Hallman 1991)، (123). در حالی که این یک تحلیل جالب از یک دیدگاه عمیق زیست‌محیطی است، مانع خواندن در مورد بوم‌شناسی عمیق Nietzsche نمی‌شود. در واقع، دیدگاه‌گرایی که از نظر Drenthen وجود ندارد، نسبتاً به طور قوی در نگرش "اکوسوفی" Naess دیده می‌شود.

Naess بین اکو-فلسفه و اکوسوفی تمایز قائل می شود. اکو-فلسفه، نام کلی او برای تجزیه و تحلیل فلسفی از مسائل ناشی از رابطه ما با طبیعت است. نگرانی اکو-فلسفه، "بررسی نوع خاصی از مشکل در پیوندگاه وسیع بین دو رشته شناخته شده [بوم شناسی و فلسفه]" است (Naess 1989, 36). از سوی دیگر، اکوسوفی، "یک دیدگاه فلسفی یا سیستم الهام گرفته از شرایط زندگی در محیط زیست" (Naess 1989, 38) است. نکته مهم در مورد اکوسوفی برای اهداف ما این است که بسیاری از آنها میتوانند از اکولوژی عمیق حمایت کنند، اما با طیف وسیعی از فلسفه های متفاوت و حتی ناسازگار به طور اساسی.

ایده ی Naess در مورد اکوسوفی، کاربرد تفکر او در "دیدگاه های کلی" است و در اینجاست که می توانیم به وضوح شک و تردید و پلورالیسم را ببینیم. او دیدگاه های کلی در مورد "چگونه شما جهان را درک می کنید، رابطه آن با خودتان، ویژگی های اساسی شرایط انسان همانطور که آنها را تجربه می کند" را توصیف می کند (Naess, Ayer, Elders 1999, 22). آنها از این لحاظ غیر قابل اجتناب هستند که "همه ما بر وجود چنین سیستم هایی متکی هستیم" (Naess 1989, 38). همچنین، "در بسیاری از استدلال و عمل روزمره ما، یک کاراکتر کلیت وجود دارد" (Naess 1964, 18). اکوسوفی برای عمل مهم است، زیرا اساساً یک مبنا "برای رویکرد به شرایط عملی مربوط به خودمان" را شکل می دهد (Naess 1989, 37). در حالی که این یک ارزش عمل گرایانه را نشان می دهد، در جای دیگر او می گوید که سیستم های فلسفی در قالب دیدگاه های کل "عمیق ترین بینشی را از آنچه که انسان قادر به انجام آن است" بیان می کنند (Naess, 1964, 16). به طور خلاصه، دیدگاه های کلی برای گرایش روزمره ما در جهان، که از نظر فلسفی مهم و پایه ای برای عمل هستند، ضروری می باشند. در فرمول بندی Drenthen Nietzsche، می توانیم آنها را یک دیدگاه در مورد واقعیت بدانیم.

علاوه بر این، Naess در تلاش نیست تا اکوسوفی را ترویج دهد، بلکه تاکید می کند که این تنها یک نظر است و دیگران دارای نظراتی متفاوت می باشند که به خودی خود یک چیز خوب است. دیدگاه های کلی در واقع ممکن است با یکدیگر ناسازگار باشند و Naess از کسانی انتقاد می کند که "به نظر نمی رسد برای لحظه ای تردید می کنند که اعتقادات و نگرش های بنیادی دیگران، به عنوان مثال، منطبق آنها، را می توان با یکدیگر توصیف و مقایسه

نمود" (Naess 1964، 29). او به استفاده از کلمه "قربانیان" برای توصیف موضوعاتی با یک "توصیف کامل" توسط کسانی ادامه می دهد که "در روش عقلانیت الهی"، دستیابی به "جامع ترین و بی طرفانه ترین چارچوب مرجع" را فرض می کنند. همه اینها مشابه با دیدگاه گرای Nietsche از Drenthen از جمله نقد از کسانی است که دیدگاهشان را نادیده می گیرند. "شکار برای هر نقطه استراحت طبیعی، به اندازه رسیدن به افق غیر واقعی است" (Naess 1964، 25).

Naess، تنش بین شک و تردید خود در مورد دانش و الزامات اقدام سازگار و اجباری را تصدیق می کند. ملاحظه «جمعیت فراگیر دنیاهای ممکن» می تواند ظرفیت پاسخ دادن به مشکلات جدی را که ما با آن روبرو هستیم، تضعیف کند. در این زمینه است که می توانیم وضعیت پلت فرم اکولوژی عمیق که در ابتدا به طور خلاصه در اوائل دهه 1970 توضیح داده شد (Naess 1973) و از آن زمان به، تحت برخی از اصلاحات و تدوین های مختلف درک کنیم. این پلت فرم به عنوان حمایت برای جنبش عمیق زیست محیطی در مبارزات انتخاباتی برای تغییرات فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در نظر گرفته می شود. این یک بیانیه از باورهای متافیزیکی یا حتی توصیف کلی یک سیستم فلسفی نیست. بلکه، این یک پاسخ عمل گرایانه به مسئله تخریب جدی طبیعت است. در این سطح، بوم شناسی عمیق چیزی جز جنبش همه کسانی نیست که می توانند اصول کلی پلت فرم فعال را از دیدگاه های بسیاری از اصول اخلاقی خود استنتاج نمایند.

اکوسوفی Naess (که او آن را اکوسوفی T می نامد) در بوم شناسی عمیق بسیار تاثیر گذار بوده است، تا آنجا که بعضی از نظریه پردازان آن، اکولوژی عمیق را به طور کلی با ویژگی های مرکزی اندیشه Naess مشخص می کنند. در تئوری T، Naess، تمایزی حیاتی بین «محتویات مشخص از واقعیت» ایجاد می کند که واقعیت به صورت تجربه شده است و «ساختارهای انتزاعی» که به واسطه آنها ما سعی می کنیم آن را درک و توصیف کنیم (Naess 1985). ما باید به ساختارهای انتزاعی عمل نماییم، اما آنها به صورت لزوماً مشروط و چشم اندازی درک می شوند. "مطالب مشخص"، تجربه پایه ای ما از واقعیت را تشکیل می دهند و مبنای همه دانش و تفسیر ما از جهان هستند.

Naess می گوید که "Lebenswelt با هیچ مدل فیزیکی و اکولوژیکی همخوانی ندارد"، بلکه این دنیای تجربه شده است که "جهان" است (2005، 122).

Drenthen به ویژه یکی از نکات مرکزی پلت فرم بوم شناسی عمیق، "ارزش ذاتی طبیعت" را مورد انتقاد قرار می دهد، زیرا "این مقوله وانمود می کند که یک دیدگاه را به طبیعت همانطور که در خود اوست آشکار می سازد و به این ترتیب تفسیر انفورمورفیک را پشت سر می گذارد" (1999، 172). اما زمانی که پلت فرم عمیق زیست محیطی را به عنوان یک پلتفرم فعالانه درک می کنیم، به این نتیجه می رسیم که هیچ هدفی در اینجا برای «منعکس نمودن بینشی به طبیعت» وجود ندارد، زیرا ممکن است راه های مختلفی برای رسیدن به نتیجه ذاتی طبیعت وجود داشته باشد. از دیدگاه اکوسوفی Naess، یک فرمول مناسب تر می تواند این باشد: "تلاش برای تفسیر طبیعت به صورت تجربه شده و در نتیجه ترک تفسیر انسان شناختی". این تفسیرها ناگزیر تفسیرهای انسانی محتمل خواهند بود، اما محتویات مشخصی که به آنها اشاره می شود، پیش از-معناشناسی و پیش از-انسان خواهد بود. این را می توان تنها به عنوان یک تفسیر لزوما انسان شناختی تفسیر کرد اگر ما یک استراتژی پایه از یک موضوع تفسیرکننده موضوع دیگر را اتخاذ کنیم و آن را بر محتویات مشخص واقعیت به صورت تجربه شده اعمال نماییم. در تجربه اولیه ما از واقعیت، تجربه یک موضوع مربوط به یک شی وجود ندارد. Naess آن را اینگونه توصیف می کند: "هنگام جذب شدن در تفکر یک چیز مشخص و طبیعی، هیچ تجربه ای از رابطه موضوع / شی وجود ندارد" (1985، 423). هنگامی که ما به عنوان موضوعات (افراد) برای بیان این تجربه تلاش می کنیم، از عدم کفایت این رده ها آگاهی خواهیم داشت و ممکن است مانند Naess ترجیح دهیم تا از نظر "یک زمینه ارتباطی" (1989، 28) صحبت کنیم که در آن "رابطه بین چیزها متعلق به تشکیلات اساسی آن چیزهاست". بیان ارزش ذاتی به عنوان تفسیر انترپوومورفیک، تفکر از نظر یک موضوع انسانی که در مورد محیط خود به عنوان انسان تفکر می کند، اما حداقل برای Naess (و بسیاری از دیگر موقعیت های عمیق اکولوژیکی)، این یک تفسیر تجربه اولیه است که از یک مدل سطحی تر از یک فرد بااحتیاط که برای محیط خود ارزش قائل است قابل درک نیست؛ "موضوع"، رابطه آن با

"محیط آن است." در توسعه خود از ایده وحشی بودن، Drenthen به طور ضمنی این مدل را چنان فرض می کند که ذاتاً مشکل ساز نیست.

وحشی بودن

ایده "وحشی بودن"، معیارهای Drenthen Nietzsche را داراست، زیرا هر دو به عنوان "مفهوم اخلاقی نسبی" عمل می کند و "به آنچه که تفاسیر، تصاویر و اسطوره های ما را پیش می کشد" اشاره می کند (Drenthen 2005، 332). این سرزمین آرام طبیعی دست نخورده نیست بلکه کیفیت در طبیعت است که به طور اساسی چیز دیگری است و هر چارچوب خاص اخلاقی را نقض می کند.

Neil، این ایده را در «خلق اجتماعی طبیعت» (1992) توسعه داده است که در آن «از طریق تجسم مفهومی طبیعت ما، دگرگونی وحشی را حتی در تخیل خنثی می کنیم» (Evernden 1992، 116).

باز هم این باید از "سرزمین ناآمر" متمایز باشد که می تواند به عنوان یک جسم خاص در نظر گرفته شود؛ وحشی بودن فراتر از یک جسم مورد نظر است و کیفیتی است که "به طور مستقیم با طرح های ما مواجه می شود و آنها را مخدوش می کند" (Evernden 1992، 121). Evernden، روندهای تاریخی را ترسیم می کند که منجر به مبهم شدن وحشی بودن طبیعت به نقطه ای شده است که اکنون "حالت کلی ما از درک ما را به اهلی کردن مجبور می سازد، حتی زمانی که نگاه می کنیم، و در انجام اینکار، امکان مواجهه با دیگران برای امید Evernden" (1992، 121) برای شناخت وحش بودن طبیعت به عنوان گامی ضروری به سوی تغییر اساسی زیست محیط است.

این بسیار نزدیک به فرمول وحشی بودن Drenthen است، در جمله هایی مانند "ما برای طبیعت وحشی اشتیاق داریم، اما در مدل سازی این میل، ما در معرض خطر از دست دادن هدف تمایل خود هستیم، زیرا دقیقاً در مقاومت در برابر تخصیص وجود دارد" (2005، 333). با این حال، او موقعیت خود را از Evernden در زمینه هایی فاصله می دهد که Evernden فراموش می کند که "هر رابطه احتمالی با طبیعت نیاز به تفسیر دارد" (Drenthen)

1999, 173). اما "ایجاد اجتماعی طبیعت" در واقع یک نمایش مداوم از وضعیت "طبیعت" به عنوان یک پدیده اجتماعی است. "Evernden", "وحشی بودن" را به عنوان یک کیفیت توصیف می کند که ما را به چیزی "واقعی" فراتر از ساختارهای انسانی متصل می کند، اما این بدین معنی نیست که از نیاز به تفسیر فرار می کند. او مراقب توصیف نقش آن در گفتمان اجتماعی از نظر "واژگان مورد نیاز برای تطابق با وحشی بودن" است (Evernden, 1992, 133). این بدان معنی است که هیچ روش ساده ای برای صحبت در مورد آن وجود ندارد و بنابراین همیشه نیاز به تفسیر دارد. با این حال، همانند Naess، یک واقعیت باارزش وجود دارد که وحشی بودن (در مورد Evernden) اشاره دارد و تلاش دارد تا آن را توصیف کند. ایده آل وحشی بودن Drenthen به طور کامل از تجربه انسان حذف می شود 3 و به عنوان ایده در گفتمان اخلاقی عمل می کند و نه واقعیت ملموس.

با اشاره به مطالعات رشد-کودک درباره احساس خودمحور بودن از طریق تماس با دگرگونی وحشی (Evernden 1992, 112) Evernden 4 استدلال می کند که "این مفهوم، داشتن امکانات برای خلق "دنیهایی" در محیط فرهنگی کلمات یا تصاویر است، فرد ابتدا باید فرصت برای ایجاد یک جهان با بدن را داشته باشد، به طوری که صحبت و حرکت کند" (Evernden 1992, 113). بدون این تجربه بنیادین طبیعت وحشی، افراد هیچ گزینه ای ندارند جز پذیرفتن «ساختار فرهنگی به نام طبیعت». از این بیان، Evernden نتیجه های منطقی در مورد هنجارهای اخلاقی نمی گیرد و مطمئناً نمی تواند به عنوان یک واقع گرای ارزش اخلاقی نامیده شود. با این وجود ارزش این تجربه پیشگامان ما، جهت دادن به ما به شیوه ای متفاوت نسبت به طبیعت است. احساس خود با حس دیگری به عنوان یک فرایند تدریجی تمایز در دوران کودکی شکل می گیرد و یک پویایی مشروط، وابسته و پیچیده را بین خود و دیگران ایجاد می کند. این نشان دهنده یک تصویر پیچیده از مدل Naess در یک زمینه ارتباطی است که در آن رابطه، موضوع را تعریف می کند. موضوع Drenthen بسیار واضح تر ترسیم می شوند و همیشه در مرکز چیزهاست؛ تفسیر و تخصیص دادن، هرچند با یک غرور مفرط در افق مفهومی آن.

وحشی بودن Drenthen نیز بسیار انتزاعی است. برای یک مثال از طبیعت که واقعاً "دیگری" است، او پروژه ای به van Slobbe، محافظه کار هلندی رمی دهد که یک پرچین دایروی را اطراف قطعه ای از زمین پنهان شده در یک

ذخایر طبیعی قرار می دهد (Drenthen, 2005, 334). این زمین قابل تجربه کردن نیست، ارزشمند نیست یا تحت برنامه ها یا تلاش های انسانی قابل ساخت نیست". در حقیقت، ما حتی نمی توانیم مطمئن باشیم که آیا هرگز این زمین وجود دارد یا خیر. برای Drenthen این پروژه در گفتمان اجتماعی "به عنوان یک یادآوری اخلاقی از محدودیت انسان در سرزمین تحت سلطه فرهنگ" به کار گرفته می شود (Drenthen, 2005, 334). این یک مدل به شدت انسانی است که در آن "دیگر" فراتر از و در برابر موضوع انسانی قرار دارد. وحشی بودن Drenthen, خالص ترین دگرگونی لمس نشده توسط موضوع انسان است اما ریسکی را اجرا می کند Val Plumwood, "فراجداسازی هنجاری" نامیده می شود (1999, 210)؛ این در واقع، یک شکاف طولانی و مشکل ساز بین انسان ها و مشخصه طبیعت در سنت غربی را بازتولید می کند.

Wolfe (2003) به طور جامع این مدل را برای تصور یک جداگانگی کاذب به چالش کشیده است؛ در عوض او می گوید: «غیر از انسان بودن، در هسته خود انسان قرار دارد نه به عنوان پادزهر اخلاقی دست نخورده، بلکه به عنوان بخشی از خود ذهن» (Wolfe, 2003, 17). انسان همه چیز را "درهم و برهم زده" است که «به عنوان مخالف یا دیگران مورد استفاده قرار می گیرد» (Wolfe, 2003, 193). این یک پیشرفت از تصویر Evernden از خود و دیگر است که با هم تشکیل می شوند. Wolfe نشان داده است که مخالفت را نمی توان به روشنی ترسیم نمود و یک پیچیدگی را ایجاد می کند که در حال حاضر، مدل Drenthen قادر به پذیرش آن نیست. Drenthen ادعا می کند که ما علاقه مند به طبیعتی هستیم که فراتر از کنترل ماست و "تحت تأثیر محدودیت های قدرت ما است" (Drenthen, 2005, 334)، اما این تنها در زمینه یک دیگر واقعاً تجربه شده معنا می دهد که کاملاً توانایی ما برای توصیف و کنترل را به چالش می کشد و در سطوح عمیق تر، با خود ذاتی ما به طور همزمان تشکیل می شود. به جای تلاش لزوماً محدود و ناقص برای بیان یک محتوای خاص از تجربه، وحشی بودن یا "دیگری" هرگز تجربه نمی شود و تنها به عنوان انتزاع در گفتمان اخلاقی عمل می کند. بنابراین، ما هرگز نمی توانیم مطمئن شویم که آیا بیان van Slobbe وجود دارد یا خیر؛ این ایده آن است که اهمیت دارد. ما توسط هیچ چیز "مقابله و تضعیف" نمی شویم، که دیدن این مورد را دشوار می سازد که این طبیعت، چه نوع ادعایی میتواند بر ما داشته باشد. Naess

پاسخ مشابهی داده است (همانند پاسخ به مقاله ای از Peter Reed (1999)) که چنین به نظر می رسد: "اگر چیزی گسترده، غیر انسانی و کاملاً متفاوت از چیزی آشنا باشد، این خود به خود باعث نگرانی نمی شود. همچنین نمی بینم که ما از آن حفاظت می کنیم یا حتی احساس می کنیم که از آن حمایت می کنیم" (Naess 1999, 203). در مقابل، برای Naess، توانایی شناسایی با زندگی دیگر ما را در خواستن حفاظت از آن تحریک می کند. بدون یک عنصر شناسایی، ما به یک اندازه احساس بیگانگی و بی تفاوتی در برابر مراقبت بیشتر برای طبیعت می کنیم. با استفاده از نمونه ای از یک کوه مقدس Naess, Sherpa معتقد است که در حالی که تردید برای کوه وجود دارد، تصور آن به عنوان "شاهزاده خانم زیبا" و "مادر" است که الهام بخش Sherpa برای حفاظت از کوه نوردان غربی است (Naess 1999, 203) Drenthen مفاهیم اخلاقی را عموماً بدین صورت توصیف می کند که «ما را قادر می سازد تا طبیعت را به عنوان یک مکان معنادار برای زندگی ببینیم، به عنوان جهانی معنی دار» (Drenthen 2005, 318)، اما به نظر نمی رسد او ارزش این انگیزه برای مراقبت موثر از طبیعت را شناخته باشد. خطر شناسایی این است که می تواند به "تجسم مفهومی" Evernden تبدیل شود، و در نتیجه موجب کاهش و در نهایت به خطر انداختن چیزی می شود که ما در تلاش برای محافظت از آن هستیم. آنچه مورد نیاز است، کشف پویایی بین هویت و تفاوت است که پیچیدگی این رابطه را با استفاده از ترکیب الگوهای های دوقلوی غیرقابل اعتماد کاهش نمی دهد 5. علاوه بر این، نحوه تشکیل این دو و ارتباط با محتویات مشخص بسیار کهن تر را نمی توان با استفاده از مدل "فرد در برابر دیگری" که مد نظر است، توضیح داد.

Drenthen ما را به تفکر به طبیعت به عنوان چیزی کاملاً خارج از قلمروی فرهنگ انسانی تشویق می کند، همانطور که در پروژه های van Slobbe نشان داده شده است، اما نمونه ای جالب از بازی هویت و تفاوت ها را می توان یافت. در پشته کمپوست کشاورز ارگانیک، یک فرآیند مفید برای تبدیل مواد زائد گیاهی به کمپوست حاصلخیز وجود دارد. کشاورز از این نقش در از بین بردن وابستگی او به فرایندهای صنعتی کود تولید مصنوعی و آلودگی و استفاده شدید از انرژی استفاده می کند. او حتی می تواند ارگانیک های همکار در کشاورزی خود را شناسایی کند. اما این نیز یک جایگاه برای مرگ و میرایی و موجوداتی است که زندگی آنها همیشه به خوبی توسط ما درک نمی

شود. یک فضا برای دگرگونی طبیعت ایجاد شده است که یک قطعه قطعی را برای مقاومت در برابر برخی از ظرفیت های مخرب فرهنگ پیشرفته صنعتی ایجاد می کند، اما در ذخیره، از نظر پنهان نمی شود یا در واقع هرگز طبیعت وحشی نیست. این مورد در انتهای باغ وجود دارد.

این به معنای تضعیف اهمیت داشتن مکان هایی نیست که در آن، طبیعت تا حد ممکن به دلایل اکولوژیکی، زیبایی شناختی و سایر دلایل تنها گذاشته شده است، بلکه بر این مورد تأکید می کند که تخصیص مفهومی طبیعت و درام پیچیده هویت و تفاوت، شروع به نزدیک شدن به خانه می نمایند. حفظ فرصت ها برای غنی بودن تجربه که از این نمایش می توان مورد بررسی قرار داد، هر دو در جوامع مخلوط انسان، داخلی و دیگر حیوانات و همچنین در مناطق "طبیعی" دورتر، جای خوبی برای زمین سازی اخلاق زیست محیطی است. این موضوع با بیان یک تفسیر از چگونگی ماهیت "واقعاً است"، احتمال را انکار نمی کند، بلکه به چیزهایی ارزش می دهد که ما مراقب آنها هستیم و توسط آنها جذب می شویم.



این مقاله، از سری مقالات ترجمه شده رایگان سایت ترجمه فا میباشد که با فرمت PDF در اختیار شما عزیزان قرار گرفته است. در صورت تمایل میتوانید با کلیک بر روی دکمه های زیر از سایر مقالات نیز استفاده نمایید:

لیست مقالات ترجمه شده ✓

لیست مقالات ترجمه شده رایگان ✓

لیست جدیدترین مقالات انگلیسی ISI ✓

سایت ترجمه فا ؛ مرجع جدیدترین مقالات ترجمه شده از نشریات معتبر خارجی